



# سوسیالیسم کارگری

نشریه سیاسی-تحلیلی سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

جوزا ۱۴۹۸، جون ۲۰۱۹

شماره ۴۵

در این شماره:

علل و زمینه‌های شکل دادن به امارت

اسلامی سرمایه در افغانستان!؟

عامل اصلی همه فجایع سرمایه‌داری

است علیه آن متحد شوید!

تن فروشی قبل از همه محصول

نابرابری‌های اقتصادی است

نمود و نشانه‌های جدید در مذاکرات

صلح با طالبان

تحولات اجتماعی محصول دیدگاه‌های

فردی اشخاص است یا محصول ساختار

یک نظام؟

بخشی از سخنرانی بهنام قدیمی در

سیمینار اوضاع سیاسی افغانستان با

رفقای اتحاد سوسیالیستی کارگری

## سفن سردییر:

رئیس پارلمان، دست کاری در نتایج انتخابات حوزه کابل، عدم برگزاری انتخابات پارلمانی در ولایت غزنی به دلایل تقابل ناسیونالیستی، پافشاری جناح غنی برای ماندن در قدرت پس از اول جوزا و اصرار مدعیان دیگر قدرت در حذف غنی برای امکان رسیدن به کاخ ریاست جمهوری، در کنار آن تداوم جنگ کثیف و ویرانگر ناتو و نیروهای نظامی افغانستان با گروه‌های اسلامی در هیأت

اجرای سیاست "هرج و مرج خلاق" و پی ریزی بحران‌های برنامه ریزی شده و قابل مدیریت از سوی امریکا و ناتو در کشور، بروز تنش‌ها و وقایع غیر مترقبه که محصول تضاد منافع تیم ارگ و اپوزیسیون رسمی آن که خود بخشی از قدرت در دولت وحدت ملی بوده است، به کنش و فعالیت روزمره آن‌ها در جنگ قدرت تبدیل شده است. بحران و تنش بر سر انتخاب

ادامه در صفحه ۲



# آزادی، برابری، حکومت کارگری!

## سفن سردییر:

طالبان و داعش و فقر متصاعد و بیکاری گسترده زنده گی را برای اکثریت مردم در افغانستان به ویژه برای اقشار و طبقات محروم و زحمتکش از جمله طبقه کارگر به مرگ تدریجی تبدیل نموده است.

مخالفان سیاسی اشرف غنی با استفاده از اهرم پارلمان می‌توانستند مشروعیت حکم ستره محکمه در تأیید ادامه کار دولت او تا پس از تدویر انتخابات ریاست جمهوری را به چالش بکشند. بحران ایجاد شده بر سر انتخاب رئیس پارلمان که در عمل مانعی بر سر راه فعالیت و جلوگیری از آغاز کار نمایندگان است، می‌تواند از جانب مخالفان سیاسی یک حرکت عامدانه و برنامه ریزی شده در جهت عقیم نمودن برنامه آن‌ها تلقی گردد، این تلقی و روایت با توجه به گفته‌های اخیر سفیر امریکا در مصاحبه با تلویزیون طلوع نیوز می‌تواند قابل تأمل باشد.

با وجود ادعای التزام اشرف غنی به قانون اساسی و این که او نسبت به زمامداران قبلی متعهد به تطبیق مفاد و احترام به آن است، اما حاکمیتش عملاً در تعارض با قانون اساسی شکل گرفته و حاصل مهندسی جان کری به نماینده گی قدرت حاکمه امپریالیسم امریکا است؛ بر اساس قانون اساسی در اول جوزای سال پنجم قدرت سیاسی به برنده انتخابات

تفویض می‌گردد. بر این مبنا عمر دولت وحدت ملی به پایان رسیده و بایست دولت جدیدی بر سکان قدرت تکیه زند. اما به دلایل متعدد سیاسی، مالی و از جمله مشکلات امنیتی که دولت وحدت ملی خود بخشی از آن و همچنان یکی از عاملان آن می‌باشد، برگزاری انتخابات ریاست جمهوری برای پنج ماه دیگر به تعویق افتاد و بر اساس حکم مورخ ۱۲ آپریل دادگاه عالی، غنی می‌تواند تا تدویر انتخابات در ماه میزان امسال همچنان در رأس قدرت بماند. اما "شورای نامزدان ریاست جمهوری"، ادامه حاکمیت دولت وحدت ملی به رهبری اشرف غنی را بعد از اول جوزا، فاقد مشروعیت دانسته و مردم را به اعتراض در برابر ادامه آن ترغیب می‌نمایند.

سر شاخ شدن اعضای دولت غنی چه در بدنه دولت و یا در مقام اپوزیسیون، پدیده تازه و صرفاً محدود به افغانستان نیست. نقش دولت در همه جوامع صرف نظر از تفاوت‌های شکلی، یک سان است. این روزها پس از بروز تنش میان نیروهای سیاسی حاضر در صحنه سیاسی و اقتدار در مورد چگونگی پیش برد پروژه صلح امریکا با طالبان و نادیده انگاشته شدن نقش "دولت وحدت ملی" به رهبری غنی از جانب امریکا و متحدان منطقه‌ی آن، هم دولت غنی و حامیان سیاسی آن و هم برخی از بازمانده‌های چپ پوپولیست و ناسیونال-رفرمیست در مخالفت با اپوزیسیون حکومت به رهبری کرزی و طالبان مدعی اند و چنین افاده می‌نمایند که گویا "دولت وحدت ملی" به خصوص جناح غنی حافظ "دست‌آوردها" و "پاسدار قانون اساسی و ارزش‌های دموکراتیک"

است که می‌بایست از جانب نیروهای ترقی خواه و چپ و سوسیالیست جامعه مورد حمایت قرار گیرد. گویا غنی و سایر "تکنوکرات‌ها" نافته جدا بافته از مناسبات حاکم اند و چیزی سوی آن را به عنوان مظهر اراده عمومی مردم نماینده گی می‌کنند و یا به اراده، مصلحت و منافع ارباب یعنی امریکا و بورژوازی جهانی تمکین نمی‌کنند.

روایت غنی و حامیان از دوران حاکمیت اش در این مدت این است که دولت وحدت ملی به رهبری او با وجود همه چالش‌ها و کاستی‌ها طی این مدت توانسته است دست جنگ سالارها و مافیای قدرت را کوتاه کند و زمینه مشارکت نسل جدید از جمله زنان را در اداره کشور مساعد سازد و همچنان توجه به زیرساخت‌های اقتصادی و رشد آن یکی از دست‌آوردهای حاکمیت و دکتورین سیاسی او است. این تلقی و روایت از وضعیت را فعالان جامعه مدنی و نیروهای بازمانده چپ پذیرفته اند و نتنها این بلکه با القای آن در اذهان عمومی در تلاش اند که نظام سیاسی موجود و دولت برخاسته از آن را حافظ منافع جمع جا بزنند. این نیروها علی‌الرغم هر ادعایی که در گذشته و امروز دارند، منکر نقش طبقاتی دولت و کتمان این واقعیت می‌گردند که دولت نه حافظ منافع آحاد جامعه، بلکه در خدمت و حفظ منافع طبقات حاکم است.

سیاست‌ها و برنامه‌های عمرانی دولت‌ها می‌توانند با تغییر اعضای دولت، متفاوت از هم باشند، ولی

ادامه در صفحه ۳

# زنده باد سوسیالیسم!

## سفن سردی:

ماهیت دولت به عنوان "محصول آشتی نا پذیر تضادهای طبقاتی" همواره یک سان باقی می ماند. درک این مسأله به وسیله همه افراد جامعه شاید زیاد محتمل نباشد. ولی نادیده انگاشته شدن آن توسط افراد و نیروهایی که مدعی اعتقاد به مبارزه طبقاتی هستند و همزمان متأثر از رقابت های جناح های مختلف دولت وحدت ملی که میزان وفاداری انسانها به جناح های رقیب بر مبنای جانب داری آنها از تعلقات تباری محک زده می شود، حمایت از بقای دولت وحدت ملی را به دلیل تحصیلات اکادمیک غنی، توجیه و تبلیغ نموده و به این گونه با عاریه گرفتن نام مارکسیسم، نمی توانند واقعیت ماهیت دیدگاه های شان را کتمان کنند. این اشخاص و نیروها با کاربرد متدولوژی ماتریالیستی برای بررسی و تحلیل پدیده ها بکلی بیگانه بوده، میزان تحصیل افراد را به عنوان معیار افق دید آنها، بالاتر از موقعیت اجتماعی آنها در مناسبات تولید تصور می کنند. این دسته از سوسیالیست های بورژوازی در آغاز کارزار انتخاباتی غنی در پنج سال پیش، هم با همین منطق به حمایت از غنی برخاسته و از این واقعیت که اشرف غنی، جناح های رقیب او و همچنان دسته های اسلامی با مارک های متفاوت مجاهد و طالب همه سر در یک آخور دارند چشم پوشی می کردند.

رقابت های بین المللی قدرت های جهانی و منطقوی در حفظ و گسترش حوزه های نفوذ شان، بی تردید یکی از عوامل عمده آغاز و ادامه منازعات نظامی در افغانستان بوده و است. روند شتابزده پروژه صلح با طالبان به دلیل چند پارچه گی طالبان و همسویی منافع هریک از جناح ها با بخشی از قدرت های جهانی، منطقه یی و کشورهای همجوار افغانستان، علی الرغم پیشکش امتیازات از جانب آمریکا در قالب تطمیع مادی، آزادی زندانیان طالبان از زندان های افغانستان، پاکستان و علاوه بر آن طرح تخصیص بودجه برای آنها توسط ترامپ، هنوز نتوانسته است مذاکرات را در مسیری که آمریکایی ها خواهان آن بودند، به جلو ببرد. تلاش های غنی هم در جهت یارگیری از طالبان با هدف گسترش پایگاه اجتماعی میان قبایل پشتون نتیجه معکوس به بار آورده و علاوه بر آن که طالبان با عدم پذیرش مذاکره مستقیم با دولت وحدت ملی مشروعیت دولت حاکم را زیر سوال برده است. با تجدید صف آراییی ها، تفرقات و تبدیلی های جدید در صف دولت حامیان قبلی غنی هم از وی روگردان شده و او هرچه بیشتر به انزوا کشیده شده است. در پهلوی این همه نابه سامانی ها عدم اعتماد غنی به فرستاده ویژه آمریکا در مذاکرات با طالبان نیز باعث آن شده است که عکس العمل غنی در قبال آنچه در اطرافش می گذرد به گونه عکس العمل شرطی بوده و تداوم منطقی در شیوه کار و رفتارش موجود نباشد. از یک جانب با امید بستن به تغییری در دیدگاه طالبان مبنی بر پذیرش حضورش در قدرت، حتی با کشته شدن امام هایی که از غنی حمایت می نمایند، جرئت

نمی کند ترور آنها را به طالبان نسبت دهد، و از جانب دیگر با تقرر زنان در مدیریت برخی از ادارات در صدد کسب حمایت از غرب می گردد.

در بحبوحه بحران های فعلی، عواملی چون وجود گسترده فساد اداری در دستگاه دولت، آرایش موزائیک قدرت، عدم موجودیت راهبرد مؤثر در تأمین امنیت، تناقض گسترده در تصمیم گیری ها، عدم کمترین توجه و اراده برای جلوگیری از سیر تصاعدی بیکاری که پیامدش گسترش هرچه بیشتر فقر در جامعه است، و در پهلوی آن ایجاد بی اعتمادی میان غنی و حامیان آمریکایی اش همه عواملی اند که نشان از بد اقبالی غنی نزد حامیان بین المللی از جمله دولت امریکا دارد و در نهایت با اتمام دوره کاری اش همانند سایر "تکنوکرات ها" در بهترین حالت نقش مستشار و سخنگوی دولت آینده به رهبری طالبان را بازی خواهد کرد.

پی آمد پروژه صلح، از مذاکرات دوحه تا مسکو، تکوین و تکمیل پروسه کنار گذاشته شدن دولت کنونی چه با میکانیسم انتخابات و چه در قالب آرایش یک ساختار جدید را در قبال خواهد داشت؛ آنطور که مشاهده می شود برای شکل گیری یک چنین سناریویی با وجود نقطه عزیمت های متفاوت قدرت های بزرگ جهانی و منطقه یی یک اجماع دارد شکل می گیرد. در این سناریو گرچه رسیدن طالبان در قدرت سیاسی که آمریکا از آن حمایت می کند، بیشتر محتمل می گردد ولی ایجاد امارت ادامه در صفحه ۴

# تل دوی د کارگری طبقی پبوستون!

**سفن سردییر:**

اسلامی و قدرت لجام گسیخته طالبان مانند آنچه که در دوران حاکمیت شان بود، عملاً ناممکن خواهد بود. خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان در نتیجه توافق با طالبان هم دور از انتظار است. چون آمریکایی ها نمی خواهند که این موقعیت فوق العاده حساس استراتژیک را که بعد از تهاجم شان به افغانستان به دست آورده اند، به اراده خود شان از دست داده و افغانستان را ترک نمایند. طالبان و سایر جریان های مذهبی اسلامی با توسل به شریعت اسلامی و تحجر قرون وسطایی محدودیت های فراوانی را بر مردم و جامعه، به خصوص زنان اعمال خواهند نمود و از خفه کردن هرگونه حرکت آزادی خواهانه و برابری طلبانه ابایی نخواهند ورزید. در امارت اسلامی سرمایه، که بورژوازی جهانی دارد آن را در شکل و شمایل جدید به مردم افغانستان عرضه می دارد، مالکیت خصوصی بورژوایی بر وسایل تولید، با ضمانت دین و تقدیس ملکیت که در قرآن مستند شده است و نیز حمایت نظام حاکم سرمایه داری از آن از هر اعتراضی مصون خواهد ماند.

ما کارگران و جنبش سوسیالیستی کارگری در کنار افشای ماهیت دولت بورژوایی وحدت ملی و مبارزه علیه آن و علیه حامیان آن در کمپ ارتجاع امپریالیستی و اپوزیسیون اسلامی و ارتجاعی آن در قد و قیافه طالب، مجاهد و داعش، از آزادی زنان، آزادی عقیده و بیان،

آزادی تشکل، آزادی نقد، آزادی اعتراضات و هر حرکت مترقی که بتواند صف سرمایه داری و نیروهای وابسته به آن را به عقب براند، با مبارزه بی امان طبقاتی دفاع می نماییم و اعتقاد راسخ داریم که فقط موجودیت بالفعل طبقه کارگر در مبارزه علیه حاکمیت پושالی و جنایاتی که نیروهای اسلامیت چون طالبان در همکاری با نظام حاکم سرمایه داری خلق می نمایند می تواند برابری، آزادی و یک زنده-گی انسانی را برای مردمی که حدود نیم قرن قربانی تقابل منافع قدرت های سرمایه داری بوده و زیر چکمه های ناسیونالیسم و هژمونی دین له شده اند، تضمین نماید.

تول تاریخ، د طبقاتی مبارزی تاریخ دی، د زیبناک گرو او زیبناک شوونکو طبقو ترمنخ، د محکومو او حاکمو طبقو ترمنخ، د تپولنی د تکامل په مختلفو پراونوکی او هم دا چی دغه مبارزه هغه خای ته رسیدلی ده چی زیبناک شوونکی او ستم شوونکی طبقه (کارگره طبقه) نورنشی کولای زیبناک گری او ستمگری طبقی (پانگه والی) جغ نه خلاصی ومومی مگر دا چی په عین حال کی توله تپولنه دتل لپاره د زیبناک او ستم له قید نه وږغوری.

(مانفیست کمونیست)

**امر رهایی و آزادی بدون  
سازمانیابی، تشکل پذیری طبقه  
کارگر و ایجاد حزب  
سوسیالیستی کارگری میسر  
نیست. به پیش در راه ایجاد یک  
چنین گردانی!**



**سازمان سوسیالیست های  
کارگری برای آزادی،  
برابری و سوسیالیسم  
مبارزه می کند، برای  
تقویت صف آزادی  
خواهی و برابری طلبی و  
برای تحقق آرمان  
سوسیالیسم به آن  
پیوندید!**

[www.workersocialist.org](http://www.workersocialist.org)  
<https://www.facebook.com/workersocialism>  
[www.asrejadid.org](http://www.asrejadid.org)

**بگذار طبقات حاکم در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتاریا در این میان چیزی جز زنجیرهای خود را از دست نمی دهند، اما جهانی را به دست خواهند آورد!**



# علل و زمینه های شکل دادن به امارت اسلامی

## سرمایه در افغانستان؟!!

فهم آزاد

زمینه فراهم شده برای یک چنین نقش آفرینی بی برای روسیه و چین را می بایست در دل وضعیت خلق شده در عرصه بین المللی و افول قدرت امریکا در روابط بین المللی جستجو نمود. امریکا علی الرغم تقابل اقتصادی با قدرت های رقیب از جمله چین و به رخ کشیدن قدرت نظامی اش، موقعیت برتری که پس از فروپاشی بلوک شرق و حادثه ۱۱ سپتامبر در سال ۲۰۰۱ به دست آورده بود را با بحران اقتصادی جهانی که در سال ۲۰۰۸ از امریکا آغاز شد و در ابعادی هنوز هم ادامه دارد، از دست داد و از این سبب موقعیت بلامنازعش در عرصه بین المللی رو به تضعیف نهاده است.

در این آواخر قدرت حاکمه امریکا به رهبری ترامپ جهت جلوگیری از تضعیف هرچه بیشتر موقعیت امریکا در سطح جهانی، به نوعی در تلاش برای بازستاندن موقعیت بلامنازع قبلی، که این کشور در دهه ۹۰ داشت بر آمده و با فرستادن ناوهای جنگی به خلیج فارس و آب های تایوان و با اتکاء یک جانبه به قدرت نظامی، که امروز دیگر حتی برتری اش در این عرصه نیز جای تردید و ابهام دارد، در صدد اعاده آن است. راجع به این مسأله در نشرات سازمان ما به تفصیل در گذشته پرداخته شده است؛ اما این یادآوری برای توضیح موقعیت کنونی امریکا و نقش و موقعیتی که رقبا از جمله روسیه و چین در عرصه سیاست بین المللی بلاخص موضوع مورد بحث این نوشتار اختیار کرده اند، می باشد.

متن تحولات جهانی و منطقه ای مورد کنکاش قرار گیرند، به روشنی در خواهیم یافت که این روندها و پروسه ها نمی توانند مجزا و در خلاء شکل بگیرند. با پایان یافتن و به تعبیری به بن بست رسیدن مذاکرات "صلح" شش دوره امریکا و طالبان در قطر، دولت روسیه بار دیگر زمینه "کنفرانس بین -الافغانی" را در جهت سمت دادن و به سرانجام رساندن پروژه صلح امریکا در مسکو فراهم نمود و از هیأت طالبان به رهبری ملا غنی برادر چنان استقبال به عمل آورد که تو پنداری که امارت اسلامی سرمایه تنها مورد اعتنا بل در این ظرف رسمیت یافته باشد؛ صد البته که هدف قدرت حاکمه در روسیه تأمین سهم و ضمانت منافع استراتژیک این کشور و متحدانش در پیمان شانگهای است و آن منافع در مرکز این تلاش ها قرار دارند. بر همین اساس به بهانه صدمین سال روابط دیپلماتیک افغانستان و روسیه در کنار سفیر دولت پوشالی وحدت ملی جناح های رانده شده از قدرت چه در هیأت تکنوکرات و چه در قالب مجاهد و جنگ سالار به رهبری کرزی را، بیشتر در نقش مستشار و دستیار، در این نشست سه روزه شرکت دادند و آن ها از جمله حنیف اتمر یکی از مدعیان احراز کرسی ریاست جمهوری همنا با ملا برادر و عباس استانکزی و ... خواهان برپایی امارت اسلامی، "خروج"؟! نیروهای نظامی امریکا و جلوس امیرالمؤمنین بر مسند امارت شدند.

بورژوازی جهانی و قدرت های امپریالیستی در رأس امریکا برای شکل دادن به نوعی از ثبات سیاسی در حوزه افغانستان دارند همسو می شوند. اگر به پروژه صلح امریکا با طالبان از این منظر دیده شود، در آن صورت باید پارامترها و مؤلفه های که به این همسویی شکل می دهند و یا سد و مانع ایجاد می نمایند مورد بررسی قرار گیرند.

با وجود رقابت شدید قدرت های سرمایه داری جهان بر سر تسلط بر مناطق استراتژیک و منابع از جمله خاورمیانه و آسیای مرکزی، نخستین مؤلفه تأمین منافع جمعی بورژوازی جهانی و بازتعریف نظام سیاسی جهانی است که می تواند برای شکل دادن به ثبات سیاسی مورد نظر مُمد واقع شود و به این همسویی به لحاظ عینی، عینیت ببخشد. اما این مسأله همزمان به معنای رقابت قدرت های بزرگ برای تعریف و تثبیت مناطق نفوذ شان نیز است. جنگ بر سر منافع اقتصادی هسته اصلی و دینامیزم تحولات در عرصه سیاست بین المللی است؛ جنگ های منطقه ای و نیابتی از جمله جنگ در افغانستان بازتاب بالفعل و بالقوه این تقابل در عرصه جهانی است.

اگر از این منظر به تحولات سیاسی افغانستان و پروسه های براه افتاده برای دست یابی به "صلح" دقت صورت بگیرد و همه تلاش های جاری در

## علل و زمینه های ...

پرسش اصلی اما این است که با وجود موجودیت نهاد های عریض و طویل بین المللی و واقعیت جنگ در افغانستان چرا هنوز تنش و برخورد منافع قدرت های جهانی و منطقه‌یی و دخالت آشکار کشورهای همجوار مهار نشده و از مردم بی دفاع و قربانیان بیش از چهار دهه رقابت قدرت های سرمایه داری، همچنان قربانی می‌گیرد. چرا و به چه دلیلی غایله کشتار و بربریت در جغرافیای افغانستان ادامه دارد؟ در حالی که همه اکتورهای شامل در بحران افغانستان از نیروهای اشغالگر ناتو به رهبری امریکا تا اتحادیه اروپا، چین، روسیه و همچنان نیروهای سیاسی و قدرت حاکمه و طالبان همه مدعی اند که طرفدار صلح و آشتی و بهروزی و شکوفایی مردمان این سرزمین هستند.

فاکتور اصلی که افغانستان را به عنوان نقطه تلاقی و مرکز تقابل منافع کشورها و قدرت های سرمایه داری در آسیای مرکزی تبدیل کرده است یکی موقعیت استراتژیک و جیو-پولیتیک این کشور و دیگری منابع عظیم طبیعی دست نخورده در آن و بازار و منابع کشورهای آسیای میانه است. این روشن است که با رشد و گسترش سرمایه داری تا به امروز، رقابت سرمایه ها، دست یابی به بازار و منابع یکی از عوامل اصلی و پایه عینی رقابت دولت ها در عرصه سیاست جهانی بوده است. در دوران حاضر با شکل گیری بلوک های جدید و عروج قدرت های دیگر از جمله چین و روسیه و همزمان فترت و افول موقعیت اقتصادی امریکا و بازتعریف نظام سیاسی جهان که دیگر قرار نیست بر محور منافع یگانه قدرت اقتصادی و نظامی پس از پایان جنگ سرد ( امریکا) بچرخد، رقابت و تقابل در میان قدرت های کاپیتالیستی خیلی

مشهود و آشکار گشته است، رقابت و تقابلی که محدود به جغرافیای سیاسی افغانستان هم نمی-شود. از خاورمیانه تا اکرین، کشورهای افریقایی تا ونزویلا بشریت شاهد این تنش و تقابل قدرت های بزرگ هستند.

تمکین امریکا نسبت به سیاست ها و موقعیت کنونی چین و روسیه، حتی کشورهای کوچک حوزه خلیج و پاکستان، بازتاب موقعیت تضعیف شده اقتصادی امریکا و بر همین اساس موقعیت ناروشن آن در معادلات جهانی است. بناءً جنگ و صلح در افغانستان و همراهی و یا مخالفت با پروسه ها و پروژه ها از جمله صلح و آشتی امریکا با طالبان را می‌بایست در این کانتکست تقابل و تعارض سرمایه های رقیب دید و به بررسی گرفت. بنابراین اگر همسویی برای تأمین یک شرایط با ثبات جهت تأمین منافع قدرت های بزرگ و در حال عروج فراهم گردد، در آن صورت است که می‌تواند پروژه صلح امریکا با طالبان به ثمر بنشیند. این روشن است که رقابت سرمایه ها در یک بعد عمومی برای یافتن بازار، صدور سرمایه و کسب موقعیت هایی برای سرمایه گذاری آن ها و دولت های شان را در برابر هم قرار می‌دهد. این مورد را در جنگ تجاری میان

چین و امریکا که هر کدام در تلاش هستند سرمایه های مازاد و انباشت شده شان را در بخش و مناطقی از جهان که سود بیشتری را تأمین می‌نمایند سرمایه گذاری نمایند مشاهده می‌نماییم. این آن واقعیتی است که کشورهای پیشرفته سرمایه داری را به جستجوی مناطق نفوذ بمنزله حوزه صدور سرمایه و می‌دارد و رقابت بر سر تصاحب آن را تشدید می‌کند.

بر گردیم به بحث افغانستان و آسیای میانه و این که چه الزاماتی باعث شدند تا امریکا موقعیت یگانه و بلامنزاعش در افغانستان را نتواند آن طور که خود می‌خواست ادامه دهد. این روشن بود و است که امریکا و متحدان جهانی و منطقه‌یی اش هیچگاهی در صدد نابودی و اضمحلال کامل جنبش های اسلام سیاسی از جمله طالبان نبوده اند بلکه آن ها را در اشکال و قالب های دیگری و برای تأمین اهداف شان در منطقه تولید و باز تولید نموده اند. یکی از آنها پروژه داعش است که با شکست آن در سوریه و عراق تحت پرچم و اسم داعش و با ترکیب و تلفیق نیروهای اسلامی بومی منشعب از طالبان، آسیای میانه، ایغورها، اسلامیست های ماورای قفقاز و نیروهایی از مناطق قبایلی پاکستان، برای تأمین اهدافی به افغانستان منتقل و ملزومات به نتیجه نشستن پروژه های منطقه‌یی شان را آماده می‌سازند. هدف از بیان این مسأله نشان دادن عدم اراده امریکا و ناتو به مبارزه بر ضد "تروریسم" است. ورنه به راحتی و با توان نظامی یی که امریکا و بازوی نظامی اش ناتو دارد می‌توانستند طالبان و جریان های مشابه را سالها پیش تار و مار نمایند.

اما چرا چنین وانمود می‌کنند که پس از ۱۸ سال

ادامه در صفحه ۷

سوسیالیسم کارگری د  
افغانستان دکارگرانو او  
زیار ایستونکو غژ دی، راشی  
د هر راح طبقاتی جبر پر ضد  
دغه غژ لا جگ او بلنه لاپسی  
پراخه کرو!

## علل و زمینه های...

جنایت و تباهی قادر به نابودی و شکست طالبان نیستند و ناگزیر از "تن دادن به واقعیت جاری اند" و نمی‌توانند "واقعیت مسلم"؟! و "انکار ناپذیر" طالبان به عنوان یکی از پارامترهای "عینی و حیاتی" در جامعه افغانستان را نادیده انگارند؛ نه این بلکه تحت عنوان صلح و آشتی زمام امور را به دست شان بسپارند تا طالبان این مردم زجر کشیده و تباه گشته را به "عصر طلائی" محمد، اعوان و انصارش در صدر اسلام رهنمون شوند. برای برخی از کنشگران سیاسی و فعالان جامعه مدنی در افغانستان سیاست‌های ظاهراً ناسنجیده شده و آشفته آمریکا باعث سردرگمی و آشفته فکری عجیبی گردیده است. فراموش نشود که پس از پیروزی ترامپ بخش وسیعی از همین نیروها، از چپ تا راست، امید شان را به استراتژی جدید حاکمان جدید قصر سفید بسته بودند و چنان می‌پنداشتند که کار طالبان و حامیان آن یکسره خواهد شد و مردم افغانستان به رفاه و آسایش اگر نه به صلح و امنیت دست خواهند یافت. که چنین نشد؛ اگر از منظر تحلیل مارکسی به موقعیت آمریکا در خاورمیانه و حوزه آسیای مرکزی از جمله در مورد افغانستان نگاه کنیم، سیاست‌های "سردرگم" و "ناسنجیده" آمریکا و موقعیت کنونی اش می‌تواند قابل فهم گردد.

با گسترش کاپیتالیسم جهانی و با عروج قطب های جدید و نیرومند اقتصادی، به ویژه چین و روسیه که در عرصه نظامی نیز توانایی های شان را آشکار ساخته اند (روسیه توان تسلیحاتی اش را در سوریه نشان داد)، بیانگر تغییر موقعیت آمریکا در سیستم سرمایه‌داری جهانی است.

معضل آمریکا این نیست که نمی‌خواهد سیاست منسجم و روشنی را در افغانستان و منطقه دنبال کند. جنگ جاری هر روز هزینه هنگفت مالی را می‌بلعد، در ضمن بخش اعظم مخارج دولت افغانستان طی این ۱۸ سال از جانب دولت آمریکا و برخی از همپیمانانش تأمین می‌شود و با توجه به وضعیت اقتصاد جهانی و امتداد یافتن رکود اقتصادی آمریکا و فشار قدرت های دیگر امپریالیستی بر آن، که در تشدید رقابت در اقتصاد جهانی بازتاب می‌یابد، همه با هم شرایط جدیدی را باعث گشته است که دیگر در آن آمریکا حرف آخر را در عرصه سیاست بین-المللی نمی‌زند؛ خواسته یا نخواستہ ناگزیر است که به بازیگران دیگر و منافع آن‌ها تمکین نماید. از این جهت و به نظر من به عنوان یک فاکتور اصلی در تدوین استراتژی صلح آمریکا و سیاست‌های تا اکنون اتخاذ شده دستگاہ دیپلماسی آمریکا بایست دید تا کلیت قضیه قابل درک گردد.

اجماع قدرت‌های سرمایه‌داری و همسویی آن‌ها در شرایط حاضر ممکن با اما و اگر هایی منتج به "صلح" با طالبان گردد. اما این به هیچ معنی به مفهوم ختم جنگ و پایان مصایب کارگران و مردم

زحمتکش افغانستان نیست. در ضمن به دلیل وجود منافع متضاد و متعارض قدرت‌های کاپیتالیستی و موقعیت استراتژیک افغانستان در این منطقه پر تنش و حساس امکان و زمینه های مساعد برای بر هم خوردن اوضاع و پیشبرد جنگ‌های نیابتی وجود دارد. با وجود ادعا و تقلائی طالبان، آمریکا حضورش را در افغانستان حفظ خواهد نمود و طالبان و نیروهای همانند و حامیان جهانی و منطقه-یی شان نیز ناگزیر از پذیرفتن آن تحت عنوان "الزامات استراتژیک" خواهند شد. بنابراین در یک چنین وضعیت خطیر و حساس که بورژوازی جهانی برای پی‌ریزی امارت اسلامی سرمایه از ارزش‌های ادعایی و تاریخی خودش نیز دارد می‌گذرد، بر پیشروان طبقه کارگر و فعالان سوسیالیست و جنبش آزادیخواه و مترقی است که به خودشان انسجام ببخشند و برای مصاف با این وضعیت و جلوگیری از سیر قهقراپی و در نهایت جمع کردن بساط ارتجاع بورژوا-امپریالیستی با ایجاد حزب سوسیالیستی کارگران آماده شوند. این یگانه گزینه معقول و ممکن است که در آن زحمتکشان و فرودستان بر سرنوشت خود حاکم خواهند گشت.



# عامل اصلی همه فجایع سرمایه داری است

## علیه آن متحد شوید!

بهنام قدیمی

جامعه تحمیل کرده است، اما پرسشی پیش می آید که چرا و چگونه یک درصدی ها توانسته اند نود و نه در صدی ها را نه تنها در افغانستان بل در سراسر جهان چنین قرنطینه کنند؟ نخستن پاسخ سیاسی و اساسی این است که نود و نه درصدی ها متفرق و هیزم سوخت سرمایه در پروسه های سیاسی-اقتصادی هستند؛ طبقه کارگر و طبقات پایینی جامعه هم در بعد اقتصادی و هم از لحاظ سیاسی تا آوانی که برای خود کار نکنند نه تنها که قدرتی در جامعه بدست نخواهند آورد بل در مناسبات سرمایه داری هر روز نسبت به روز قبل گرسنه تر و فقیرتر خواهند شد؛ خیلی ساده کار کردن برای دیگری در واقع به مفهوم قدرت بخشیدن به آن است نه چیزی دیگری؛ برای همین هم است که شما وقتی برای خود کار کردید نظام اقتصادی-اجتماعی سرمایه داری آن را "کار" به شمار نمی آورد، مثل کار کردن زنان در خانه، بیل زدن و نهال شانی شما در روز های مرخصی در باغچه منزل تان. دوختن لباس برای خود و بچه های تان و غیره. اما هنگامی فعالیت شما در نظام بردگی مزدی کار به حساب می آید که شما در بدل بهای ناچیزی بنام مزد کار کنید و طرف بهای بخشی از کار شما را برایتان تحت عنوان دستمزد پردازد و قسمت زیاد کار تان را به عنوان ارزش مازاد به مالکیت خصوصی خود در بیاورد. به این می گویند کار، در این پروسه شما عملن برای کسی دیگری کار کرده اید نه برای خود؛ سرمایه داری تا زمانیکه این کار رایگان و بلاعوض کارگران را تصاحب می کند قدرت مند است و می تواند خون همه را در شیشه کند. طبقه کارگر بدون تشکل سیاسی مستقل خود و داشتن پلاتفرم روشن رفتن به طرف قدرت سیاسی کار سیاست را دو دسته تسلیم

افغانستان جزئی از آخرین و ضعیف ترین حلقه های نظام سرمایه داری در دنیا است؛ رسوایی های پی هم حاکمیت یک دهه و اندی کززی، به تعقیب آن ایجاد حکومت دو سره وحدت ملی خلاف نورم و قواعد که خودشان "دست آورد" دموکراسی پسا طالبانی می خوانند، تمکین و بغل باز کردن یک جانبه به جانی ترین و عقب مانده ترین نیروی مذهبی، تعطیل "قانون اساسی"، پارلمان هشت ساله، مسخره ترین پروژه های انتخاباتی، جنگ های خونین و تباه کن چندین دهه، انفجار، انتحار و این واپسین اش چاقو کشی و زور آزمایی توام با فساد و زن آزاری بالای کرسی ها در ارگ و پارلمان همه و همه مستند پشت صحنه "تمثیل اراده جمعی" بورژوازی کشور است که یک سر سوزن با منافع نه دهم جامعه خوانایی ندارد؛ رئیس جمهور، و کلا، رئیس اجرائیه، وزرا و... نه نماینده های مردم بل نماینده های واقعی منافع خود و طبقه خود هستند؛ بی افقی اقتصادی و اجتماعی بی که ناشی از فقر، بیکاری، اعتیاد، جنگ، زن ستیزی و کودک آزاری در جامعه است دست آورد انباشت سرمایه اینها است؛ خلاصه حکومت و در کل ساختار های دولتی در نظام های سرمایه داری در پی منافع یک طبقه و در خدمت آن طبقه (طبقه حاکم) است.

در این گیر و دار طبقه کارگر و مجموع طبقات پایین جامعه به گونه ای در حفظ و ادامه وضعیت موجود دخیل اند؛ پراکنده گی، عدم سازمانیابی طبقه کارگر و مجموع توده های زحمت کش در یک صف واحد سیاسی علیه برابر ایستا خود یعنی سرمایه، به مفهوم کش دادن، قبول کردن و استمرار وضعیت اسفبار فعلی است؛ به یقین که سرمایه داری این وضعیت خونبار و اسفبار را بر نود و نه در صد

بورژوازی در سراسر جهان تلاش کرده است تا نقش خود را به عنوان کاراکتر و نماینده کل جامعه جا بزند، بر همین مبنا ادعا می کند که عمل کرد حکومت و مجموع قوای دولت بخشی از اختیارات و صلاحیت های همه مردم است که به دولت تفویض شده است و دولت با ساختارهایی که برای حفظ نظم و امن اجتماعی ایجاد کرده است، می خواهد نگهبان و حافظ منافع آحاد جامعه باشد و این امر به دلیل کثرت نفوس و گویا پیچیده گی اجتماعی در غیبت خود اشخاص به وسیله "نماینده های با صلاحیت شان" انجام می پذیرد، اما از آنجایی که دولت در نظام سرمایه داری برای یک طبقه و در خدمت منافع یک طبقه است؛ هر از گاهی پای تمثیل در نقشش می لنگد و پشت پرده به وضاحت نمایان می گردد؛ البته درجه این لنگش در کشورهای در حال بحران های اجتماعی و سیاسی، جنگ و شرایط پساجنگی بشکل آشکارا و در اجتماعات متعارف و در حال رونق سرمایه داری کمتر قابل دید است.

**انتشار منظم، بهبود کیفیت و نشر**

**مستمر سوسیالیسم کارگری در**

**گرو همکاری، کمک مادی و**

**معنوی شما است. برای ما خبر و**

**مقاله بفرستید، نشریه را**

**بخوانید و به دوستان تان**

**معرفی نمایید!**



## عامل اصلی همه فجایع...

بورژوازی می کند، بدون حزب قدرتمند طبقه کارگر در صحنه قدرت، اساس هر جنگ و صلحی بورژوازی در نبرد کار و سرمایه به نفع سرمایه و بر ضد کار است.

در ریسمان کشی های سیاسی پارلمان، ریاست جمهوری، اجراییه و به همین شکل موقف های سیاسی دیگر موضع طبقه کارگر و مجموع طبقات پایینی جامعه بدون تعلقات ایتنکی و تباری زدن کل سرمایه است نه تغییر این بجای آن؛ سرمایه داری هر از گاهی برای تحمیق توده ها جهت حفظ سیستم برده گی مزدی دست به تغییر و تبدیل افراد میزند اما رهایی از وضعیت موجود در گرو تغییر بنیادی در سیستم است نه تبدیلی و انتصاب ایکس به جای وی.

از سوی دیگر اساتید دانشگاه ها، دانشجویان، معلمان، دانش آموخته ها، روشنفکران، انجمن ها، اتحادیه ها، سازمان ها و مجموع نیروی های مترقی مخصوصن کمونیست ها سهم به سزایی در حفظ و تغییر وضع موجود دارند. بر این نیرو ها است که از محفل گرایی، روستا زدگی، جزیره جزیره بودن و سکت های فرقه یی خود را رهانیده سر از روزمره گی بیرون آرند، دست و آستین بالا زنند و بر کل دهن کجی های سرمایه در ساختار دولت و بیرون از حکومت متحدانه نه بگویند؛ پارلمان، ریاست جمهوری دو سره و جمعی از نهاد های دولتی پیش از آنکه بخشی از مشکلات مردم را به قول خود شان حل کنند، خود به مشکلات اجتماعی افزوده اند؛ از بیکاره گی اینهاست که هر روز نسبت به روز پیش گراف جرایم جنایی، قتل های ناموسی، کودک آزاری، زن ستیزی، فقر، اعتیاد، بیکاری، جنگ، نا امنی، بد امنی و در کل خشونت های اجتماعی بلند رفته و بی آینده گی بر همه بشریت این جغرافیا مستولی شده است. در یک چنین وضعیتی اگر همه نیروی های مترقی متحد نشوند و جهت تغییر

بنیادی وضع موجود اقدام نکنند، خنثا و غیر فعال بودن نیروی ها هیچ مفهومی را به جز خواست ادامه وضع فعلی و همراهی با سرمایه افاده نمی کند. آحاد جامعه باید اینها را از روی گرده های خود به زیر بکشند ورنه تا زمان نامعلومی طبقه حاکم از طبقات پایینی جامعه سواری خواهند گرفت.

## تن فروشی قبل از...

آزادی های دیگر آن ها می باشد. با آن که نیروی کار زنان به عنوان کالا در خدمت کارفرمایان و صاحبان سرمایه قرار می گیرد، اما بدون تردید آزادی اقتصادی زن پیش شرط رهایی او از قید افکار متحجر دین، باور های سنتی و افکار مرد سالارانه نیز است. ناهنجاری های دیگر از جمله تن فروشی صرفاً با تأمین امنیت اقتصادی افراد در جامعه می تواند ریشه کن گردد، که نظام سرمایه داری از تأمین آن عاجز است.

## تحولات اجتماعی محصول...

تمرکز روی خصوصیات شخصی و فردیت دست اندرکاران سیاست است نه بررسی و تحلیل موقعیت اجتماعی و موقف آنها در رابطه با مناسبات تولید. دولت وحدت ملی و طالبان علی الرغم تفاوت هایی، شبه احزاب موازی اند که متناسب به شرایط در خدمت یک هدف اند. این یک پدیده نا آشنا برای باشندگان افغانستان نیست. همین خصوصیات در احزاب جهادی وجود دارد کما این که در احزاب خلق و پرچم وجود داشت. با خصوصیت فوق العاده یی که در برابر هم داشتند و از کشتار همدیگر شان ابایی نداشتند، ولی در یک آخور نشخوار می کردند.

در این شکی نیست که با آمدن طالبان و همکاسه شدن نیروهای سیاه ارتجاعی نیمچه آزادی هایی که طی این هجده سال به دست آمده بودند را از مردم دریغ خواهند نمود و اختناق بیشتری بر مردم اعمال خواهد شد. در غیبت نیروهای سوسیالیست و ترقی خواه و عدم موجودیت یک جنبش و حرکت اجتماعی از پائین، اراده عمومی مردم برای برخوردار بودن از آزادی های دموکراتیک و

ضمانت ادامه آن را نمی شود با اتکا به بخشی از قدرت حاکمه تأمین نمود. دیدگاهی که از این سر بخواهد به مسأله خیلی بغرنج تقابل تجدد و تحجر با توجه به پراتیک نیروهای اجتماعی و فیگورها در افغانستان نگاه نماید، در بهترین حالت خوشخیالی و خوش نیتی خودش را به نمایش می گذارد. دولت وحدت ملی با تمام ادعایش دولت در حال گذار است حتی اگر که تفاوت کیفی یی هم با طالبان و نیروهای مشابه داشته باشد. بحث پروژه صلح و نتایج و پیامدهای آن چه با برگزاری انتخابات و چه با شکل گیری اداره مؤقت، در حقیقت گذار از ساختار سیاسی کنونی یعنی دولت وحدت ملی به رهبری غنی است. بناء دفاع از دولت وحدت ملی و همراهی با آن تحت عنوان دفاع از "مظاهر دموکراتیک"، درک درست و عمیقی از مسأله نیست.

برخی از شخصیت ها و نیروهای بورژوا-ناسیونالیست در افغانستان که عنصر ناسیونالیسم بر آنها غلبه دارد، با همین استدلال در دفاع از حکومت وحدت ملی کمر بسته اند. این نکته از دید من آشفته فکری روشنفکرانه یی بیش نیست. آنها این واقعیت را در نظر ندارند که همین دموکرات های متمدن همین امروز با به کار برد هزار و یک شگرد سیاسی در تلاش اند تا اسلام پناهی شان را به رقبا ثابت سازند؛ یک نمونه آن حنیف اتمر است که خواهان ایجاد دولت اسلامی با برادران طالبش شده است. در ضمن ناگفته پیداست که همین دموکرات ها و تکنوکراتها آن زمانی که جریان های اسلام گرا از صحنه قدرت حذف کردند، خود از بدترین دشمنان طبقه کارگر و سوسیالیسم هستند.

تغییر موضع آمریکا در قبال طالبان به دلیل تصور شکست نیروهای آمریکایی در جنگ علیه طالبان، نادیده گرفتن این واقعیت است که آمریکا هیچ اراده سیاسی در حذف طالبان نداشته است. در غیر آن طالبان آنگونه که تلاش می شود معرفی گردند، نه شکست ناپذیر هستند و نه از توانایی لازم در انسجام فعالیت های شان بر خوردار هستند.

واقعیت تلخ دیگر این است که با تأسّف سوسیالیست ها در موقعیتی نیستند که بتوانند در معادلات قدرت در افغانستان تأثیر گذار باشند. با در نظر داشت این واقعیت حداقل کار سوسیالیست ها بایست افزایش ماهیت نیروهای درگیر در تنازعات قدرت در افغانستان باشد.

# تن فروشی قبل از همه محصول نابرابری اقتصادی است

یونس

ندارد. شیوه معمول و پذیرفته شده دیگر در قانون، پدیده صیغه است که در آن زن صرفاً برای تأمین مایحتاج زنده گی اش، جسمش را در اختیار مردی که توانایی مالی دارد، قرار می دهد.

با تأسف موارد زشت تر از این هم وجود دارند که به دلیل عدم تأثیر در معاملات قدرت، ارزش مصرف نداشته و توجهی به آن مبذول نمی گردد. خرید و فروش زنان شوهر دار در نواحی جنوب شرقی افغانستان که زنان بیرحمانه به عنوان جنس و برای کسب منفعت مادی خرید و فروش می گردند، یکی از آن موارد است. در این رابطه اگر مردی حاضر باشد، پول بیشتر از مقداری که شوهر زن برای خریدش پرداخته است بپردازد، حتی زانی را که از آنها طفل دارند، بدون هیچ مانعی به فروش می رسانند. عده یی از زنان حتی چندین بار دست به دست می گردند و هر بار با توجه به ظاهر و قیافه و همچنان سن شان می توانند به بهای بیشتر و یا نازل تر به فروش برسند.

گزارش سوء استفاده جنسی از زنان در ارگ توسط مقامات دولتی، گرچه می تواند واقعیت باشد، ولی همزمان از طرف نیروهای اسلامی به عنوان شمشیر دو دم از آن به عنوان وسیله یی جهت تطبیق احکام شریعت و برای محدود کردن زنان در چهار دیواری خانه ها و جلوگیری از فعالیت های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آنها در اجتماع به کار گرفته می شود. بدون تردید این گزارش همچنان می تواند کمپانی در جهت تغییر افکار عامه برای راحت تر پذیرفتن نقش طالبان در دولت آینده و اسلامیزه شدن هر چه بیشتر حیات اجتماعی نیز باشد.

تا آنجا که به آزادی زنان بر می گردد، مانند هر فرد دیگری در جامعه، آزادی اقتصادی آنها، پیش شرط ادامه در صفحه ۹

که در آن رشد کرده اند و به عنوان استراتژی برای ادامه حیات در آن شرایط و در محدوده همان نظام حاکم به کار گرفته می شوند.

تن فروشی که محصول مستقیم عدم امنیت اقتصادی در جوامع نابرابر طبقاتی می باشد، علی الرغم آن که مناسبات مردسالارانه به آن پر و بال می دهد، حساسیت فراوانی هم در برابر آن در همان جوامع برانگیخته می شود.

اصل ارضای نیازهای جنسی نیست که سبب می گردد یک تن فروش خودش را در اختیار مشتریانش قرار دهد. درست مانند کارگری که صرفاً به دلیل لذت از کار، تن به هشت ساعت کار شاقه و ملال آور در یک معدن ذغال سنگ نمی دهد. همان گونه که در یک جامعه عاری از طبقات و انسانی، نباید کسی مجبور باشد، برای زنده ماندن نیروی کارش را به فروش رسانیده و با تحمل مشقت جسمی و روانی فرسوده گردد، یک کارگر جنسی هم نباید ناگذیر از آن گردد که برای کسب وسایل معیشت، جسم و عاطفه اش را در معرض فروش قرار دهد.

سوء استفاده جنسی از زنان یک عمل منحصر به ارگ نیست. با تأسف این امر شیوه یی است که در بنیادی ترین سلول جامعه، یعنی در بسیاری از خانواده ها امری معمولی ای بوده و رسماً جریان دارد؛ به این شرح که پدیده تجاوز جنسی شوهر به زن احتمالاً برای بسیاری از مردم در جوامعی مثل افغانستان خیلی نامأنوس است. ولی در واقع زمانی که به دلیل تأمین نفقه و هزینه های زنده گی از جانب شوهر، به حکم دین، قانون و سنت های حاکم، زنی بر خلاف میل خودش ناگزیر از آن می گردد که به خواسته های جنسی شوهرش پاسخ داده و تنش را بدون هیچ تمایل جنسی یی در اختیار او قرار دهد، در عمل تفاوتی با آنچه که در ارگ اتفاق می افتد

در این اواخر موج گسترده یی از اخبار مبنی بر سوء استفاده جنسی از زنان در بدل شغل و مقام در ارگ به راه افتاده است. واقعیت اینست که ارگ نشینان و قدرت حاکمه در کل کارنامه های سیاه زیادی دارند. سیه روزی مردم در افغانستان و فقر گسترده یکی از عوامل عمده تن فروشی و محصول مستقیم مناسبات حاکم سرمایه داری می باشد. ولی سوء استفاده جنسی از زنان از آن رو حساسیت برانگیز شده است که به عنوان یک پدیده ناموسی، از قلب مناسبات حاکم مردسالارانه در جامعه بر می خیزد.

در واقع ایجاد رابطه جنسی یک نیاز طبیعی انسانی است که محصول فعل و انفعالات معین کیمیاوی و فزیک در بدن بوده و به صورت طبیعی تابع هیچ یک از قوانین اخلاقی نیست. ایجاد چنین رابطه یی زمانی انسانی است که دو طرف رابطه در یک موقعیت برابر قرار داشته و هیچ نیازی جز نیاز فزیولوژیک و جنسی، عامل آن نباشد. در یک جامعه مبتنی بر طبقات، مصنویت اقتصادی یک نیاز مبرم انسان هاست. سرمایه داری که شکل متأخیر نظام طبقاتی است، هیچگاه نمی تواند چنین مصنویتی را تأمین کند، چون آنچه در محراق توجه و فعالیت سرمایه داری قرار دارد کسب سود بیشتر است، نه تأمین حتی حد اقل نیاز های انسان ها.

تلاش برای بقا سبب می شود که انسان ها از هر امکانی برای تأمین زنده گی شان استفاده نموده و به شیوه هایی رو بیاورند که در شرایط عادی آن را انجام نمی دهند. سوء استفاده از قدرت، فریب کاری، رشوه ستانی، اختلاس و ناهنجاری هایی از این قبیل هیچ یک فرایند مستقیم ساختار ژنتیکی انسان ها نبوده بلکه خصوصیتی اند که محصول محیط زیست انسانها و جامعه یی است

# نمود و نشانه های جدید در مذاکرات صلح با طالبان

ح. بریالی

رقابت و تقابل های اتنیکی و قومی و اتکا بر قدرت متفدین قومی و سنت های پیشامدرن در همه جوامعی که مورد هجوم تاریخی آن قرار می گیرند از جانب دیگر، بیان و نمایش همین مناسبات است. در افغانستان نیز اتکای اصلی یا عمده بر مذهب حنفی و اتنیک پشتون از چنین به اصطلاح دور اندیشی استراتژیک تمام قدرت های قلدر و ابرقدرت ها منشأ گرفته است. به صورت نمونه، این اتکا و پشتیبانی اصلی از حاکمان پشتون از آن جهت است که طبقات حاکم و ستمگر این اتنیک قومی تاریخ و سیطره حدوداً سه صد ساله در افغانستان داشته و با امپراطوری های قبلی و همسایه های افغانستان همیشه در معاملات و زد و بند های متعدد استعماری سیاسی بوده اند و نیز موجودیت قبایل و سرزمین های حایل آن ها که بر اساس ساختارهای ماقبل مدرن و سنتی اداره می شوند، در مسیر طغیان آفرینی های منفی تاریخی و بعضاً آرامش نسبی سیاسی نقش موثر ترمز کننده و گدازنده داشته و دارد.

نگاهی به تاریخ سیاسی افغانستان طی سه صد سال گذشته چنین یک نقش و رویکردی را هم از جانب امپراطوری قبلی انگلیس و آن هم به صورت وسیع، امپراطوری تزاری روس، اتحاد شوروی سابق و اکنون امریکا و ناتو همراه با روسیه و چین و هندوستان و پاکستان و حتی ایران آشکارا بیان می کند. اما در مورد نقش روسیه و ابتکار عمل آن در روند مذاکرات با طالبان باید گفت که روسیه نیز همان گونه که در بالا به آن اشاره شد مانند غربی ها در راستای به اصطلاح امنیت بهتر و بیشتر منافع خود پیوسته به جریان اسلام سنتی در افغانستان با اعتنا برخورد کرده و به نفوذ قبایل و عشایر و در مجموع

ادامه در صفحه ۱۳

آن را حتی در مقایسه به افغانستان که در آن بیشتر حضور و نفوذ دارد از دست بدهد، خود گواه و مصداق همین امر است. همچنان از جانب دیگر برای امریکا خط قرمزی در برابر طالبان وجود ندارد تا منجر به تضعیف سیاسی یا نظامی طالبان و امحای وجهه آنها گردد به جز همان به خطر قرار ندادن منافع امریکا، یعنی پایان همکاری طالبان با تروریسم اسلامی ضد امپریالیستی.



لازم است در امتداد توضیح این موضوع تذکر و به این پرسش نیز پاسخ داد که چرا طالبان نزد امریکا نسبت به دیگران «منظور سایر باندها و گروه های اسلامی در افغانستان است» رجحان دارند. به نظر من، با در نظر داشت ماهیت تبهکارانه نظام سرمایه داری و با وجود این که سرمایه خود از فراز مرزها، ملت ها و اتنیکیهای قومی عبور می کند، اما موازی با آن تا آخرین توان خویش از ظرفیت های مخرب مذهبی و اتنیکی نیز سود می برد، بر روی آن ها سرمایه گذاری می کند و از آن ها در راستای توسعه و امن ساختن منافع خود استفاده می کند.

رونق کار و بار کلیسا ها، مساجد، تکیه ها، کنیسه ها، درمسالها یا مندرها از یک جانب و تقویت

چیزیکه واضح است در سناریوی جاری به نام « مذاکرات صلح »، طالبان از همان ابتدا از جایگاه قوت ظاهر شدند. هر مذاکره یی از یک چنین منظری در هر گوشه از جهان و از جانب هر گروه و یا جریان سیاسی یا جنگی یی که انجام یابد، پیشاپیش نشان دست برتر داشتن و با اتوریته ظاهر شدن روی میز مذاکره و بلاخره ادعای زیادترو مطالبه بیشتر را با خود دارد و آن را از موضع محکم تری به نمایش می گذارد.

این یعنی این که طالبان خود را برنده جنگ جاری می داند و گویا توانسته است در برابر یک حاکمیت فاسد، نابکار و حامیانش حدوداً دو دهه جنگ را توأم با گسترش پایگاه سیاسی خود و به کمک مستقیم پاکستان سازمان بدهد. مهمتر از همه طالبان و حامی اصلی اش پاکستان، امریکا را در یک موقعیت مجبور شدن به عقب نشینی می بیند. یکی از بزرگ ترین و بارزترین نمونه های این عقب نشینی امریکا در افغانستان، که برای همه هم در داخل افغانستان و هم بیرون از آن انکار ناپذیر است، ولی به حیث مدرک معتبر و اصلی حل و فصل قضیه افغانستان شمرده نمی شود عبارت از این است که لشکر امریکا و ناتو هیچگاه طی این مدت نخواستند در میدان نظامی با تروریسم کار را یک طرفه کند و آن را مجبور به مذاکره، سازش و تسلیم سازد و نه علیه پاکستان این والد و به وجود آورنده و قدرت دهنده طالبان گامهای عملی از فشارهای متعدد سیاسی تا تحریم های متعدد فلج کننده اقتصادی و مالی اتخاذ نماید.

وقتی پاکستان هیچگاه تحت فشار نیست و به قول معروف که در گذشته ها می گفتند که «سگ زنجیری امپریالیسم !!» است و امریکا نمی خواهد

# تحولات اجتماعی محصول دیدگاه فردی اشخاص است یا

## محصول ساختار یک نظام ؟

آتیلا مهربان

تردید عده‌یی از دوستان در این رابطه که گویا با نقد و افشای ماهیت دولت وحدت ملی به رهبری غنی، بی توجهی به آزادی‌های دموکراتیک است، کاملاً بیمورد بوده و از عدم دقت به ماهیت دولت غنی و طالبان منشاء می‌گیرد. مکث گذرا بر ماهیت ایندو گروه ظاهراً متضاد این مشترکات را میان آنها به نمایش می‌گذارد:

۱. هر دو در نهایت محصول پروژه‌های کشورهای سرمایه‌داری، در رأس آمریکا می‌باشند.
۲. اسلامیت و تکیه بر تبارگرایی خصوصیت مشترک هر دو بخش بوده و به صراحت از این دو وسیله کثیف در راه پیشبرد اهداف شان مایه می‌گیرند.
۳. هیچکدام از آنها نمی‌توانند بدون کسب کمک‌های مادی و معنوی، تسلیحاتی و لوژستیک کشورهای سرمایه‌داری دوام بیاورند.
۴. موجودیت یکی از آنها مشروط به بودن طرف دیگرش بوده و یک حالت سیمبوز میان آنها وجود دارد.
۵. هیچکدام از آنها تضادی با ماهیت نظام سرمایه‌داری ندارند.
۶. حتی افرادی از یک تبار و فامیل در رهبری هر دو جانب قرار دارد.
۷. و بلاخره هر دو محصول سیاست‌های یک نظام بوده و در خدمت آن قرار داشته و ناگذیر از اجرای نقشی هستند که به آنها سپرده می‌شود.

با موجودیت تشابهات فوق و مخصوصاً با در نظر داشتن این نکته که جهت و مسیر حرکت هر دو جناح از قبل تعیین شده و صرفنظر از این که کدام یک از آنها در سکان قدرت قرار دارد، نمی‌توان تفاوت زیادی را در کنش آنها انتظار داشت. اصولاً یکی از دلایل مهمی که سبب خطای محاسبات در مسایل اجتماعی می‌گردد،

ادامه در صفحه ۹

آزادی فعالیت‌های مدنی در محدوده آنچه دموکراسی بورژوازی اجازه می‌دهد، پشت پا زده می‌شود.

تا آنجا که من میدانم، همواره در نشرات سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان به این نکته اشاره شده است که بورژوازی برای تأمین منافع خودش نیاز دارد که زمینه ورود نیروی کار زنان را به بازار کار فراهم نماید. برای این ملحوظ ناگذیر از آوردن اصلاحاتی برای دادن آزادی‌هایی که استفاده از نیروی ارزان کار زنان را فراهم نماید، می‌باشد. از آن جمله تلطیف قوانین سنتی نظام خانواده‌گی است. قوانینی که با رهایی نسبی زنان از برده‌گی اقتصادی، خودش به حالت احتضار در آمده و در مسیر مرگ تدریجی اش قرار می‌گیرد. اما بحران‌های پی در پی که از ماهیت نظام سرمایه‌داری سرچشمه می‌گیرد پوسته دموکراتیک نظام را عقب زده و ماهیت اصلی آن را آشکار می‌سازد. گذشته از این سیمای دموکراتیک سرمایه‌داری در دوران جنگ سرد و در تقابل با آزادی‌هایی که از سوسیالیسم بر می‌خاست کار برد داشت. با سقوط سرمایه‌داری دولتی اتحاد جماهیر شوروی، تجسم ادعای مرتب به حقوق بشر سرمایه‌داری را در شیوه برخورد آنها با سیل پناهنده‌گانی که محصول جنگ افروزی‌های سرمایه‌داری است می‌توان به خوبی مشاهده کرد. آزادی زنان و آزادی‌های پایه‌یی انسان‌ها دیگر یک حق دموکراتیک نیست. کوتاه اینکه تسلط سرمایه‌داری در جغرافیای مشخصی دیگر الزاماً آزادی‌های دموکراتیک را در قبال ندارد و این مهم توأم با پیشبرد مبارزه طبقاتی تا جاگزینی سرمایه‌داری به بخشی از مسوولیت سوسیالیست‌ها تبدیل شده است. این امر نشان می‌دهد که سوسیالیست‌ها این باریکی را درک کرده و در پهلوی مبارزه بی‌امان طبقاتی از هر امکان برای به عقب راندن منافع سرمایه‌داری و گسترش شعاع آزادی‌ها در جامعه دفاع می‌نمایند. در جریان پروسه به اصطلاح صلح با طالبان که خزانیدن طالبان در بدنه دولت هدف آن می‌باشد هم سیاست ما باید به همین منوال باشد.

تحولات در افغانستان آن قدر سریع اتفاق می‌افتد که گاه به مشکل می‌شود تسلسل و ارتباط رویدادهای متفاوت و گاه متضاد را درک نمود. تصویرهای متفاوت در متن فضا سازی‌هایی که با دقت رقم زده می‌شوند، مانع از آن می‌گردد که فرصت یابیم به عمق آنها وارد شده و ارتباط منطقی میان آن‌ها را ببینیم.

بعد از تهاجم نیروهای آمریکا به افغانستان که تحت عنوان دفاع از آزادی زنان و مقابله با تروریسم توجیه می‌گردید، تحولات شکلی متناسب به تصویری که نظام می‌خواست از خودش ارائه نماید انجام یافت. عده‌یی از زنان مخصوصاً در شهرها به بازار کار وارد شده و برای اولین بار طعم آزادی نسبی اقتصادی را که مدخلی برای آزادی‌های اجتماعی است، چشیدند. این تحولات آنهم در مقطعی که مردم امارت سیاه اسلامی طالبان را تجربه کرده بودند و سرازیر شدن موجی از تحصیل‌کرده‌ها و بیروکرانهای آشنا با مظاهر دموکراسی سرمایه‌داری از غرب به افغانستان نه فقط افراد عادی که حتی "نخبه"‌هایی در قالب تیورسن‌های چپ را نیز به تغییرات مثبت اقتصادی و سیاسی در افغانستان امیدوار ساخته بود.

زمانی که به پدیده‌های اجتماعی به صورت مجرد و بدون ارتباط با هم نگاه کنیم، به ساده‌گی می‌توان تحت تأثیر ظواهر آن پدیده‌ها قرار گرفت. به عنوان مثال با هیچ منطقی نمی‌شود وحشت و بربریت دوره طالبان را با دوران پس از زمان سقوط آنها و با دولت‌های کرزئی و غنی مقایسه کرد. به همین دلیل نقد حکومت فعلی که علی‌الرغم تحمیل مشکلات بزرگ امنیتی، و فقر گسترده بر مردم در افغانستان، آن هم در مقطعی که طالبان در سایه شفقت ترامپ و متحدین غرب در آستانه ورود به قدرت سیاسی هستند، برای بسیاری غیر قابل فهم و غیر منطقی به نظر می‌رسد. گویا با نقد دولت غنی بر "مظاهر" آن که همان آزادی‌های متناقض و نیم بند زنان در چوکات احترام به احکام شریعت و سنت‌های حاکم جامعه به شدت مردسالار افغانستان و



## بخش از سخنرانی بهنام...

تولید سرمایه داری پیش رفت. حتی در همان دوره های موقت و انتقالی حکومت کرسی به سرکرده گی امریکا و ناتو پلان های وزارت زراعت، اقتصاد، تجارت، معادن، معارف، مالیه، صحت عامه و دیگر بخش ها همه اقتصاد بسته و طبیعی را هرچه بیشتر به چالش کشید و تا آخرین پایگاهش یعنی روستا ها تعقیبش کرد و یکسره به زانو در آورده جایش را به اقتصاد بازار آزاد داد. در این دو دهه اخیر بیش از دو میلیون کارگر در بخش های ساختمانی، راهسازی، معادن، شرکت های تولیدی، زراعت، حمل و نقل، مارکیت ها، پروژه های معارف، صحت، آب و برق، نیروی های خارجی، سروی، پروسس میوه، شرکت های چاپ و نشر، در پروژه های امنیتی ارتش، پولیس، امنیت، تحصیلات عالی، شهرک ها، پارک های صنعتی، فارم ها، در معادن ذغال، نمک، سنگ های قیمتی و معمولی، حفر چاه ها، داش های خشت، کاشی کاری، بند و بست جنراتور های برق و بخش های دیگر روزانه و ماهانه در قرار داد های مختلف به صورت کارگران مولد و غیر مولد نیروی کار می فروشند، هر روزه تعدادی بیشتر از دهقانان با ترک روستا ها به شهر ها روی می آورند در سی و چهار شهر بزرگ، و در بیش از ۳۶۰ شهر ولسوالی ها هر صبح به هزاران کارگر در چهار راه ها آماده فروش نیروی کار خویش اند، جالب تر از همه اقشار جامعه از دست فروش تا کراچی گردان و تکسی رانها و از جوانان دانش آموخته تا حرکت های زنان و پیشاپیش آن طبقه کارگر افغانستان از این وضعیت سخت اعتراض دارند.

اوضاع افغانستان بی تردید شبیه به اوضاعی پیش از انقلاب است. اما آنچه از این صحنه غایب است و بناءً این نارضایتی ها تحول مثبتی را در پی نخواهد داشت تشکل سیاسی طبقه کارگر است.

در صورت ادغام سیاسی طالبان در پروسه سیاسی استفاده بیشتر را نیروهای هار مذهبی و سرمایه دارن خواهند برد؛ حالا آنکه بر نیروی تاریخ ساز طبقه کارگر و حزب رهنمای این طبقه و اقشار زحمتکش است که می بایست رسالت خود را در این اوضاع انجام دهند.

اما مسأله این است که چه باید کرد؟ آیا با پند نگرستن از اشتباهات زنده سال های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ یکبار دیگر عامی شده به دنبال حرکت های عام تحت رهبری ارتجاع رفت، یا کار اساسی یعنی ارتقا سطح آگاهی و سازماندهی طبقه کارگر و زحمتکشان را پیش گرفت، برای نجات از استبداد طالبان، داعشیان، استثمار سرمایه و اوضاع غیر انسانی، که این اراذل و اوباش به میان آورده تنها طبقه کارگر و سوسیالیسم کارگری است که راه را بجایی می برد.

در پراتیک بار ها ثابت شده است که افراد، سازمان ها و محافلی که با نیت "پاک" به دنبال جنبش های خود به خودی رفته و یا به صفت سپاهیان افراد مسلح، خون و عرق ارتجاعی ریخته اند؛ در نتیجه به مثابه چیزی اضافی به بیرون پرتاب شده اند. اما جنبش های کوچک کارگری با محکم بدست گرفتن وظایف اساسی خویش در سطح جنبش های بزرگ تاریخ ساز تکامل نموده اند. در اخیر این را اضافه کنم که ساحه کار برای کمونیست ها به خصوص کار دموکراتیک یعنی کار سیاسی و آزادخواهانه، در افغانستانی استعمار زده و استبداد خونین طالبان و داعشیان، برخلاف ایران و یک تعداد کشور های منطقه بسا وسیع است. طبقه کارگر، دهقانان فقیر، زحمتکشان شهر، زنان ضد مردسالاری و جوانان معترض به اوضاع کنونی، پایگاه فراخ اجتماعی برای کار دموکراتیک کارگری است که می باید پرچمش را بر افراشت.



## نمود و نشانه های جدید...

سلطه سیاسی تاریخی طبقات حاکم پشتون در آن اهمیت ویژه و استثنایی قایل است.

مسکو بعد از یک دوره سکوت پس از خروج نظامیان شوروی از افغانستان و ساقط شدن رژیم نجیب، اکنون بخصوص در دهه کنونی دوباره وارد عرصه فعال و تثبیت آشکار در تحولات و پیچیده گی های سیاسی افغانستان شده و می خواهد دوباره خود را به شاخص همان نقش قبلی تاثیر گذار همسایه «بزرگ شمالی» برساند. باید تصریح کرد که مسکو تاریخ تجربه عظیم شرکت در تحولات قبلی افغانستان، به خصوص بعد از زمان شاه امان الله را همراه با مهره های با ظرفیت اجرایی بالا برای تحقق اهداف سیاسی اش در صف راست اسلامی و نیز بقایای چپ سنتی قبلی دارد که می تواند از چنین ظرفیت های متعدد بصورت موفقانه استفاده نماید.



# Workers Socialism

*Workers Socialist Organization of Afghanistan*

*A political and analytical journal*

*Issue 48*

*June 2019*

## بخش از سخنرانی بهنام قدیمی در سیمینار اوضاع سیاسی افغانستان با رفقای اتحاد سوسیالیستی کارگری

وامانده در اوضاع کنونی، دستگاه پوشالی بی است که در یک دورهٔ قریب پنج ساله خود نتوانسته به وعده هایش چون: تأمین امنیت، قطع فساد اداری، زمینه تهیه نان و کار برای مردم، قطع تولید و قاچاق مواد مخدر، اندکترین کاری انجام دهد؛ نفرت و انزجار مردم در تمام اقشار علیه این حکومت بالا گرفته است.

انتخابات پارلمانی به دور از شفافیت توأم با تخلف، تخطی و جرایم انتخاباتی از سوی مجریان انتخابات در کمیسیون های انتخاباتی به دیکتهٔ حکومت دو سره وحدت ملی برگزار و بعد از شش ماه با رسوایی تمام اعلام شد. انتخابات پیش روی ریاست جمهوری و انتخابات پارلمانی ولایت غزنی در حالهٔ ابهام با تبدیل کمیسیون کمیسیون های انتخاباتی و تعدیل قانون انتخابات بین حکومت، کمیسیون انتخابات و دفتر سیاسی سازمان ملل متحد و سفارت امریکا به سر می برد.

### وضعیت طبقهٔ کارگر:

بعد از یازده سپتامبر اوضاع در افغانستان به گونهٔ بی شد که با هجوم بیش از چهل دولت سرمایه داری به کشور مناسبات تولیدی سرمایه داری نیز در رکاب نیروهای نظامی این کشورها به افغانستان کوچ کرد و بیش از گذشته مسلط گردید. با تصویب قانون اساسی، و تصویب و تعدیل مجموع قوانین عادی تمام روبناها هم یکسره به نفع شیوهٔ ادامه در صفحه ۲۱

اعتیاد به هیروین و چرس از مرز پنج میلیون گذشته است؛ قیمت بلند مواد غذایی؛ سوخت، پوشاک، کرایه خانه و ضروریات منازل صدها هزار خانواده را از دسترسی به ابتدایی ترین حقوق زنده گی محروم ساخته است؛ کودکان، جوانان، زنان و سال خوردگان در جاده ها مشغول گدایی اند؛ روزانه ده ها هزار کودک شکم خود و خانواده هایشان را از روی آشغاله ها سیر می کنند؛ با شیوع فقر گسترده، بیکاری مزمن و اعتیاد در نظام سرمایه داری افغانستان که ضعیف ترین حلقه نظام سرمایه داری است، فضا برای شیوع فحشا و "لذت" بردن اوباشان سرمایه از وجود پسران، زنان و دختران طبقات پایین جامعه بیشتر از هر زمانی مساعد گشته است؛ خانواده ها و افرادی که توان پولی دارند از راه های مختلف در حال فرار اند؛ ادارات پاسپورت از بام تا شام پاسپورت توزیع می کنند؛ در هجوم موج عظیم از پناهندگان به اروپا در کنار پناهجویان سوریه ای، عراقی، یمنی و لیبیایی فیصدی بلندی از آن ها را پناهجویان افغانی تشکیل میدهد.

اما در یک چنین اوضاع خونین و فقر زده واحد های سرمایه، قاچاقچیان مواد مخدر، غاصبان زمین، آدم ربایان، رشوه خوران و اختلاس گران به استثمار، قاچاق، غضب زمین، آدم ربایی و فساد اداری، بیشتر از پیش ادامه می دهند. حکومت وحدت ملی که چیزی نیست به جز کمیتهٔ بغایت بی کفایت، نامشروع و دست نشانده و

اوضاع افغانستان از لحاظ سیاسی، نظامی و اجتماعی نهایت متشنج است. روابط ارگ و کاخ سفید چه پیرامون پروژهٔ صلح با طالبان و چه در مورد حکومت داری رو به وخامت نهاده است. در اکثر نقاط افغانستان جنگ هر روز بیش از پیش شعله ور شده شهرستان ها پی هم بین نیروی های دولتی و طالبان و داعش دست به دست میشود؛ طالبان و نیروهای تروریستی هنگام پیروزی و جنگ سربازان ارتش و پولیس را سر می بُرند. از طرف دیگر روزانه جوانان دانش آموخته و کم سواد به درب مکان های جلب و جذب ارتش و پولیس از نبود کار و جبر اقتصادی صف می کشند تا جای خالی سربازان جان باخته را پر کنند، تمام سربازان نیروی های امنیتی از طبقات فرودست جامعه اند که بخاطر مزد ناچیزی ماهانه ۱۳۰ دالر امریکایی در یک جنگ نا معلوم و ارتجاعی تن به نیستی می دهند.

گروه های تروریستی در ساحات تحت حاکمیت شان آدم می کشند، بر زنان و شخصیت آنان تجاوز می کنند قوانین و فرامین فرسوده خود را بالای شهروندان عملی می کنند، موج انفجارها و نا امنی و بد امنی سیر صعودی دارد. از مجموع نفوس سی و چند میلیونی افغانستان بالاتر از ۱۳ میلیون به اذعان معاونیت دوم ریاست جمهوری بیکار است. آمار